

## تفسیر تروتسکی از استالینیزم\*

تفسیر تروتسکی از معنای تاریخی استالینیزم، در طی یک دوران بیست ساله مبارزه سیاسی عملی علیه آن تکامل یافت. این تفسیر، تا به امروز منسجم‌ترین و متکامل‌ترین نحوه‌ی به نظریه در آوردن پدیده استالینیزم در سنت مارکسیستی است. اندیشه و عقاید تروتسکی را که در جریان برخورد با رویدادها و تناقضات مهم و اساسی آن سال‌ها تکامل یافت، می‌توان برای سادگی به سه مرحله اساسی تقسیم بندی نمود.

تاریخچه نوشته‌های اولیه تروتسکی در باره‌ی این موضوع به مبارزات درونی حزب کمونیست شوروی که پس از جنگ داخلی آغاز شد، برمی‌گردد. در آن نوشته‌ها ما به واژه استالینیزم بر نمی‌خوریم. تمرکز بر واژه "بوروکراتیزم" است که در آن ایام در حزب رایج بود. کتاب "مشی نوین" (۱۹۲۳)، کلیدی‌ترین نوشته این دوره است. در این کتاب، تروتسکی به ادامه کار لنین در اواخر عمرش می‌پردازد. بحث لنین این بود که بوروکراتیزم در دو عامل اساسی ریشه دارد: اولاً، در "فقدان فرهنگ" توده‌های روسی، چه روستایی و چه شهری، که آنان را از استعداد‌های لازم برای اداره‌ی صحیح کشور در دوره‌ی پس از جنگ محروم ساخته بود، ثانیاً در ماهیت خرده‌کالامی و معیشتی اقتصاد کشاورزی، با پراکندگی گسترده تولیدکنندگان اولیه، که تمرکز بیش از حد و اجتناب ناپذیر دستگاه دولتی را در روسیه موجب شده بود. تروتسکی عامل سومی هم افزود: تضاد اجتناب ناپذیر بین منافع فوری و دراز مدت طبقه کارگر در بحبوحه‌ی کمبودها و نیازهای مبرم دوران سازندگی بعد از جنگ. اما، مهمتر این که او تأکید می‌ورزید، بوروکراتیزم "نه فقط

---

\* - این مقاله برگردان به فارسی متن سخنرانی‌ای است که پری اندرسون در سال ۱۹۸۲ در پاریس ایراد کرد.

مجموعه‌ی عادات ناپسند صاحب‌منصبان، بلکه، "یک پدیده‌ی اجتماعی-نظام معینی از اداره‌ی افراد و اشیاء" است. (۱) جایگاه اصلی این پدیده دستگاه دولتی بود، لیکن این دستگاه با جذب "کمیت قابل ملاحظه‌ای از فعال‌ترین اعضای حزب" (۲) برخورد حزب بلشویک نیز اثر می‌گذاشت. نتیجه‌ی این آلودگی عبارت بود از تسلط فراینده‌ی دستگاه مرکزی در داخل حزب که از طریق سیستم انتصابی عمل می‌کرد. مانع از مباحثات دموکراتیک می‌شد و گارد قدیمی حزب را از صفوف حزبی و اعضای جوان تر جدا می‌ساخت. این تحولات، خطر "انحطاط بوروکراتیک" (۳) خود گارد قدیمی را مطرح ساخت. بدین ترتیب، از نظر تروتسکی، بوروکراتیزم صرفاً بقایای به جا مانده از رژیم پیشین، بقایای در حال زوال، نبود، بلکه برعکس، اساساً یک پدیده‌ی نوظهور است که از وظایف جدید، عملکردهای جدید، مشکلات جدید و اشتباهات جدید حزب ناشی می‌شود. (۴) در این جا تروتسکی به روشنی از تحلیل لنین فراتر می‌رود.

### شکست اپوزیسیون چپ

قبل از پیروزی دارودسته‌ی استالین در درون حزب کمونیست شوروی، "مشی نونین"، خطر بوروکراتیزم را هشدار داده بود. پس از این پیروزی. در اواخر دهه ۱۹۲۰، نوشته‌های تروتسکی معرف کوششی است در جهت ارائه یک بیان همه جانبه تر و کامل تر از پدیده مزبور. احتمالاً، کتاب "بین الملل سوم پس از لنین" (۱۹۲۸). مهمترین نوشته تروتسکی در ارائه نظریاتش در مرحله‌ی دوم تکامل اندیشه‌ی اوست. در این نوشته، وی شکست اپوزیسیون چپ در داخل روسیه را که پیروزی داخلی رژیم بوروکراتیک را محرز نمود، ناشی از افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی می‌داند: مهمترین آنها، فاجعه‌ی شکست انقلابات آلمان در سال ۱۹۲۳ و چین در سال ۱۹۲۷ در مرزهای غربی و شرقی اتحاد شوروی بود. یعنی تغییر در موازنه‌ی نیروهای طبقاتی در سطح جهانی به نفع سرمایه‌ها مانا افزایش

اجتناب ناپذیر فشارهای طبقات غیرپرولتری در درون خود حزب بلشویک در روسیه را موجب گردید. ناتوانی جناح استالین در اجرای یک سیاست صنعتی کردن سریع در شوروی، که می توانست به تقویت وزنه ی پرولتاریای شوروی بینجامد. به نوبه ی خود این مشکل را تشدید کرد. پس از آن که نتایج نخستین برنامه ی پنج ساله ظاهر شد، تروتسکی نظریه ی خود را بدین صورت تعدیل نمود که "اشرافیت کارگری" جدیدی که توسط استخاتویزم ایجاد شده و بر فراز توده های کارگر قرار گرفته، بطور عینی به مثابه ی پایگاه حمایت رژیم بوروکراتیک در درون حزب عمل می کند. جناح استالین، که پیروزیش را مدیون شعار سوسیال-پاتریونیک سوسیالیزم در یک کشور" بود، هنوز توسط تروتسکی به منزله ی جناح مرکز- مابین جناح راست (بوخارین، رایکف، ونومسکی) و جناح چپ- و مخلوق دستگاه دانیسی حزب کمونیست شوروی ارزیابی می شد.

تروتسکی در اتوبیوگرافی خود به نام "زندگی من" (۱۹۲۹)، مکانیزم های اجتماعی- روانی ای که باعث تبدیل بسیاری از انقلابیون ۱۹۲۷ به کارگزاران این رژیم شده ترسیم می کند- "رها شدن بی فرهنگان درون بلشویک ها". او نشان می دهد که به دنبال فروکش شور انقلابی توده های قیام کننده پس از پایان جنگ داخلی و بروز خستگی، فرسودگی و بی تفاوتی، دوره ای از یک "ارتجاع اجتماعی" تعمیم یافته در اتحاد شوروی ایجاد می گردد. تروتسکی در مقالات بعدی که در رابطه با سیاست صنعتی کردن استالین نوشت، واژه ی جناح "مرکز" را به مقوله ی گسترده ی سنتریزم استالینیستی تعمیم داد. وی چنین استدلال می کرد که هر چند سنتریزم در درون جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری پدیده ای است ذاتاً ناپایدار، در نیمه ی راه اصلاحات و انقلاب که در اثر فشار توده ها از راست به چپ و یا برعکس در نوسان است، لیکن در روسیه می تواند پایه های مادی با داومی در درون بورکراسی دولت نوین کارگری کسب کند. زیگزاگ های سیاست های استالین چه در داخل و چه در خارج، از خوشنود ساختن کولاک ها گرفته تا جنگ همه جانبه

علیه آنها، از سازش طبقاتی تا سیاست های ماورای چپی بین الملل سوم، همگی بیان منطقی این خصلت سنتریستی رژیم او بودند، رژیمی که دستخوش فشارهای طبقاتی متضاد و پیچیده ای بود. اما، در هر حال، عرصه ی عملکرد تعیین کننده ی این فشارها نه حیظه ی ملی، بلکه صحنه ی بین المللی بود.

## چهار تز اساسی

تفسیر تروتسکی از استالینیزم، که تا این زمان هنوز از بسیاری جهات پراکنده و تجربی بود، از سال ۱۹۳۳ به بعد منجمم و قطعی گردید. دلیل آن، البته، پیروزی نازیسم در آلمان بود. این رویداد تاریخی تروتسکی را متقاعد ساخت که کمینترن- که او برای تصحیح مشی سیاسی آن تا آخرین لحظه و با تمام قوا مبارزه کرده بود- و همراه با آن، حزب کمونیست استالینیستی شده ی شوروی، دیگر غیرقابل اصلاح اند. بدین ترتیب، تصمیم به بنیاد یک بین الملل جدید انگیزه ی مستقیم رویارویی وی با مسأله ماهیت استالینیزم بود، که اکنون نه چون در گذشته به مثابه مسأله ای در میان بسیاری مسائل دیگر مورد بحث، بلکه، برای نخستین بار خود به موضوع مستقیم تفسیر تتوریک گسترده ای تبدیل شده بود.

نوشته بسیار حائز اهمیت "ماهیت طبقاتی دولت شوروی" (۱۹۳۳)، که تقریباً کلیه ی مواضع اساسی اندیشه بالغ تروتسکی در رابطه با استالینیزم را در بردارد، در طی چند ماه پس از به قدرت رسیدن هیتلر به رشته تحریر در آمد. در این نوشته وی چهار تز اساسی را مطرح می سازد که تا آخرین روزهای حیاتش ارکان مواضع وی را تشکیل می دادند.

نکته ی اول آن که، نقش استالینیزم در داخل و خارج شوروی باید کاملاً از یکدیگر تمیز داده شوند. در داخل اتحاد جماهیر شوروی، بوروکراسی استالینیستی نقش متضادی را ایفا می کرد- دفاع از خود، علیه طبقه ی کارگر شوروی، که بوروکراسی قدرتش را غصب کرده بود، و در عین حال، علیه بورژوازی جهانی، که در تلاش

ریشه کن کردن کلیه دستاوردهای انقلاب اکتبر و احیای سرمایه داری در روسیه بود. از این لحاظ، هنوز به مثابه یک نیروی "سنتریست" عمل می کرد. برعکس، در خارج از اتحاد شوروی، کمینترن استالینیستی دیگر هیچگونه نقش ضدسرمایه داری ایفاء نمی کرد، چنان که سقوط آن در آلمان به نقد این نکته را بدون چون و چرا به اثبات رسانیده بود. بنابراین، "دستگاه استالینیستی معنای خود را به مثابه یک نیروی انقلابی بین المللی کاملاً از دست داده و لیکن هنوز بخشی از معنای مرفقی خود به منزله دروازه بان فتوحات اجتماعی انقلاب پرولتری را حفظ می کند" (۵) کمی بعد، تروتسکی استدلال می کرد که کمینترن، به خاطر حفظ انحصار قدرت استالینیستی در شوروی، که در صورت پیروزی هرگونه انقلاب سوسیالیستی که منجر به پیدایش دموکراسی پرولتری در کشور دیگری شود، موقعیتش به خطر خواهد افتاد، با سرمایه به تبانی پرداخته و کار را به زنجیر کشیده است و در سیاست جهانی بطور فعال نقش ضدانقلابی ایفاء می کند.

دوم آن که، در داخل شوروی، استالینیزم معرف حکومت یک قشر بوروکراتیک است که از طبقه کارگر برخاسته و هم چون انگلی بر کالبد آن چنگ انداخته، و نه حکومت یک طبقه ی جدید. این قشر، در روند اصلی تولید هیچ نقش ساختاری مستقلی ندارد و امتیازات اقتصادی خود را مدیون غصب قدرت سیاسی از کف تولیدکنندگان مستقل است. در چارچوب مناسبات مالکیت ملی شده.

سوم آن که، نظام اداری تحت سلطه ی استالینیزم، نوعاً یک "دولت کارگری" باقی مانده است، چرا که دقیقاً این روابط مالکیت-تبلور خلع ید از خلع ید کنندگان که در سال ۱۹۱۷ بدست آمده ادامه دارد. هویت و مشروعیت بوروکراسی به مثابه ی یک "کاست" سیاسی، متکی بر دفاع از این مناسبات است. بر این اساس بود که تروتسکی دو نظریه بسیار رایج در جنبش کارگری در دهه ی ۱۹۳۰ را (که در طی جنگ داخلی از درون بین الملل دوم بیرون آمده بود) که استالینیزم را نوعی "سرمایه داری دولتی" و یا "کلکتیویزم بوروکراتیک" معرفی می کرد، مطرود

می دانست. دیکتاتوری آهنینی که توسط پلیس و دستگاه استالینیستی بر پرولتاریای شوروی اعمال می شد، با حفظ ماهیت پرولتری خود دولت متباین نبود. همانطور که دیکتاتوری- مطلقه بر نجبا با حفظ ماهیت دولت فنودالی و یا دیکتاتوری فاشیستی بر طبقه بورژوا با حفظ ماهیت دولت سرمایه داری مغایرت نداشت. در واقع، اتحاد جماهیر شوروی یک دولت کارگری منحط بود، هر چند که یک دیکتاتوری پرولتری "تاب"- مطابق تعریف ایده آلی آن- هیچگاه در شوروی وجود نداشته بود.

نکته چهارم و آخرین آنکه، مارکسیست ها در برخورد با دولت شوروی باید موضع دوگانه ای اتخاذ کنند. از یک سو، به هیچ وجه دیگر امکان آن وجود ندارد که رژیم استالینیستی در داخل شوروی خود را اصلاح کند و یا آن که بتوان آن را بطور صلح آمیز اصلاح کرد. تنها از طریق یک سرنگونی انقلابی و از پائین است که می توان بر حکومتش خاتمه داد. باید تمام نظام مزایا و اختناق آن را نابود ساخت، و در عین حال مناسبات مالکیت اجتماعی را دست نخورده باقی گذاشت- هر چند که در چارچوب دموکراسی پرولتری. از سوی دیگر، در خارج باید از دولت شوروی در برابر تهدیدات و حملاتی که بورژوازی جهانی علیه آن به راه می اندازد، دفاع کرد. علیه این دشمن، شوروی به همبستگی قاطع و بدون قیدوشرط کلیه سوسیالیست های انقلابی در سراسر جهان نیاز دارد- چرا که تجسم دستاوردهای ضدسرمایه داری اکتبر است. "هر گرایش سیاسی که به بهانه ی "غیرپرولتری" بودن حکومت شوروی، مایوسانه پشت به آن می کند، این خطر را برای خود می خرد که به ابزار منفعل امپریالیزم بدل شود(۶).

### انقلابی که به آن خیانت شد

این چهار رکن تحلیل تروتسکی از استالینیزم تا زمان کشته شدنش همچنان پایدار بر جای ماند. بر اساس آنها بود که تروتسکی در کتاب: "روسیه به کدام سو می رود؟" (۱۹۳۶)، که تحت عنوان گمراه کننده "انقلابی که به آن خیانت شد"،

ترجمه شده است)، به مطالعه همه جانبه ی جامعه شوروی در دوران سلطه ی استالین پرداخت. تروتسکی در این کتاب به بررسی جامع ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی اواسط دهه ی ۱۹۳۰ می پردازد و مجموعه وسیعی از داده ها و اطلاعات آماری را همراه با تحلیل تنوریک ژرف تری از پدیده استالینیزم در هم می آمیزد. اینک وی تمامیت پدیده بوروکراسی کارگری مستبد و سرکوب گر را در مقوله کمبود می بیند، مقوله ای که از آن هنگام که مارکس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" آن را فرموله کرد، همواره پایه و اساس ماتریالیزم تاریخی بوده است. "اساس حکومت بوروکراتیک در فقر جامعه در اشیاء مصرفی ریشه دارد که پیامد آن عبارت است از مبارزه هر فرد بر علیه همه. زمانی که اشیاء مصرفی به میزان کافی وجود دارد، خریداران هر لحظه که بخواهند، می توانند آنها را بخرند. هنگامی که به مقدار کافی نیست، خریداران ناچارند که برای خرید در صف بایستند. و آن زمان که صف ها طویل باشند، لازم است که برای حفظ نظم از پلیس استفاده شود. چنین است نقطه شروع قدرت بوروکراسی شوروی. بوروکراسی "می داند" که چه کسی باید چیزی دریافت کند و چه کسی باید در صف انتظار باقی بماند". تا زمانی که کمبود حکم فرما باشد، تضاد بین مناسبات تولید اجتماعی شده و اشکال بورژوائی توزیع اجتناب ناپذیر می شود. این تضاد بود که باعث تولید و باز تولید اجتناب ناپذیر قدرت محدودکننده ی بوروکراسی استالینیستی شد.

تروتسکی سپس در ادامه ی مطلب به بررسی هر دو جنبه ی این تضاد می پردازد: ارزیابی و تأکید توسعه ی عظیم صنعتی شوروی، به رغم روش های وحشیانه و غیرانسانی بوروکراسی برای تحقق آن، و در عین حال، افشاء دقیق جوانب گوناگون نابرابری های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی که توسط استالینیزم ایجاد شده است. او تخمینی آماری از اندازه ی قشر بوروکرات و چگونگی توزیع آن در داخل شوروی ارائه می دهد (حدود ۱۲ تا ۱۵ درصد کل جمعیت). این بوروکراسی به انقلاب جهانی

خیانت می‌کند. هر چند که در حرف هنوز نسبت به آن وفادار است. از دیدگاه بورژوازی جهانی، اما، تا زمانی که سرمایه‌داری در روسیه احیاء نشده، به مثابه ی یک دشمن سازش‌ناپذیر محسوب می‌شود. دینامیک رژیم آن نیز بهمین اندازه متضاد بود: از یک سو توسعه پیشرفت سریعی که در داخل روسیه ایجاد کرده بود، توان اقتصادی و فرهنگی طبقه کارگر شوروی و توان برخاست آن علیه رژیم را به سرعت افزایش می‌داد؛ و از سوی دیگر، خصلت انگلی آن به صورت سد فزاینده ای در برابر پیشرفت و ترقی بیشتر صنعت در می‌آمد. اما، به رغم دست آوردهای چشم‌گیر برنامه‌های پنج‌ساله، تروتسکی هشدار داد که میزان بارآوری اجتماعی کار در شوروی به مراتب از سرمایه‌داری غرب عقب‌تر است و این شکاف هرگز پر نخواهد شد، مگر آن‌که انتقال به رشد کیفی حاصل آید، چیزی که دقیقاً هرج و مرج و بی‌نظمی بوروکراتیک سد راه آن بود.

"نقش مترقی بوروکراسی شوروی مصادف با دورانی بود که مهمترین عناصر تکنیک سرمایه‌داری وارد شوروی شد. کار زمخت عاریت گرفتن، تقلید کردن، پیوند زدن و به کارگماردن این عناصر بر اساس شالوده‌هائی که انقلاب پی افکنده بود، به پایان رسید. تا بدین جا، در زمینه تکنیک، علم و یا هنر هیچ جدیدی در میان نبود. یک کارخانه عظیم را می‌توان بر طبق نقشه از قبل آماده شده و با یک فرمان بوروکراتیک تأسیس نمود. البته با هزینه ای معادل چند برابر هزینه معمول. اما هر چه که جلوتر برویم، اقتصاد بیشتر و بیشتر با مسأله کیفیت که چون سایه ای از دست بوروکراسی فرار می‌کند. مواجه خواهد شد. از این روست که توگونی کالاهای شوروی به برجسب خاکستری بی تفاوت یکنواخت مزین شده اند. تحت شرایط اقتصاد ملی شده، کیفیت (کالاهای) مستلزم وجود دموکراسی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و آزادی انتقاد و ابتکار است." (۸) تا زمانی که استالینیزم در قدرت باشد، برتری تکنولوژیک از آن امپریالیزم است که پیرویش در هر جنگی با شوروی را تضمین می‌کند. مگر آن‌که در غرب انقلاب شعله ور شود. وظیفه سوسیالیست‌ها در

شوروی این است که قبل از چنین جنگی یک انقلاب سیاسی را علیه بوروکراسی غاصب با موفقیت به انجام برسانند، انقلابی که رابطه اش با انقلاب اجتماعی-اقتصادی ۱۹۱۷ مشابه رابطه ی تغییر قدرت در انقلاب ۱۸۳۰ یا ۱۸۴۸ با انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه، در دوره ی انقلابات بورژوائی خواهد بود.

تروتسکی در دو سال آخر حیاتش، هنگامی که جنگ جهانی دوم به نقد شروع شده بود، طی یک سلسله مجادلات نهانی با ریزی، برنهایم شکتمن و سایر مدافعان نظریه "کلکتیویزم بوروکراتیک" بار دیگر به تکرار چشم اندازهای اساسی خود پرداخت. طبقه کارگر به هیچ وجه ذاتاً ناتوان از برقراری و اعمال سلطه حکومتی خود بر جامعه نیست. اتحاد شوروی- "در حال گذارترین کشور در دوران گذار"- در نیمه راه بین سرمایه داری و سوسیالیزم قرار دارد و در چنگال یک رژیم پلیسی خشنی گرفتار است که بهرحال هنوز به شیوه ی خود از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کند. لیکن، تجربه شوروی یک "انحراف استثنائی" است از قوانین عام گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم در یک جامعه عقب افتاده و تحت محاصره ی امپریالیزم و نه یک الگوی نمونه. نقش متضاد استالینیزم در داخل و خارج توسط یک سلسله رویدادهای سیاسی بین المللی اخیر به اثبات رسیده است خرابکاری ضدانقلابی در انقلاب اسپانیا (ورای کنترلش) در تضاد بود با الغای انقلابی مالکیت خصوصی در مناطق مرزی لهستان و فنلاند که ضمیمه خاک شوروی شدند. وظیفه مارکسیست ها در دفاع از اتحاد شوروی علیه حملات سرمایه داری هم چنان به قوت خود باقی است. دل سردی و فرسودگی به هیچ وجه نمی تواند دستاویزی باشد برای انکار چشم اندازهای کلاسیک ماتریالیزم تاریخی. "آن زمان که مسأله ژرف ترین دگرگونی ها در نظام های اقتصادی و فرهنگی در میان باشد، ۲۵ سال، در مقیاس تاریخ، وزنه ای کمتر از یک ساعت در زندگی یک انسان دارد. چه ارزشی دارد آن فردی که به خاطر عدم موفقیت در طی یک تجربه یک ساعته و یا یک روزه، هدفی

را که بر اساس تجزیه و تحلیل کل زندگی گذشته برای خویش تعیین کرده، رها می سازد؟" (۹)

### یک ارزیابی مجدد: چهل سال بعد

چهل سال بعد، ما هنوز فقط چند ساعتی از یک زندگانی را پشت سرگذاشته ایم. آیا این ساعات- که در واقع بسیار طولانی به نظر رسید- دلائلی بدست می دهند که ما قضاوت اصلی تروتسکی را مورد سؤال قرار دهیم؟ امروزه، چشم انداز کلی وی از استالینیزم را باید چگونه مورد ارزیابی قرار داد؟

می توان گفت، مزیت تفسیر تروتسکی دارای سه جنبه است. اولاً، از پدیده ی استالینیزم برای یک دوران گذرای تاریخی طولانی نظریه ای بدست می دهد که با مقولات اساسی مارکسیزم کلاسیک منطبق است. تروتسکی در هر مرحله از بررسی ماهیت بوروکراسی شوروی سعی بر آن داشته است که منطق توالی وجوه تولید و گذار هر یک به دیگری و قدرت های طبقاتی و رژیم های سیاسی مترادف با آن را که از مارکس، انگلس و لنین به ارث برده بود، در نظر بگیرد. از این رو، او اصرار بر آن داشت که برای تعیین رابطه بوروکراسی و طبقه کارگر بهترین مشاهده همانا مقایسه آن با رابطه ی مشابه و قدیمی بین حکومت مطلقه با اشراف، و یا فاشیزم با بورژوازی است، همان طور که سرنگونی آتی بوروکراسی بیشتر مشابه انقلابات سیاسی ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ خواهد بود و نه یک ۱۷۸۹ جدید. و از آنجائی که وی توانست پیدایش و استحکام استالینیزم را در یک مقیاس تاریخی با این خسانل دورانی متصور شود، از تفسیرهای شتابزده ی روزنامه نگارانه و ملغمه های من در آوردی نظیر طبقه جدید و یا وجه تولیدی جدید بی پایه در ماتریالیزم تاریخی که واکنش بسیاری از معاصرینش را نشانه می زد، اجتناب ورزید.

ثانیاً، غنای سوسیولوژیک و عمق بررسی تروتسکی از اتحاد شوروی تحت سلطه استالین در ادبیات چپ همتای دیگری ندارد. کتاب "روسیه به کدام سو می رود؟" تا

به امروز، همچنان یک شاهکار در رابطه با این موضوع است که در کنار آن مجموعه‌ی نوشته‌های کائوتسکی یا شکتمن، کتب بارنهایم، ریزی و یا کلیف بطرز کاملاً مشهودی کم‌مایه و منسوخ به نظر می‌آیند. بعد از مرگ تروتسکی قدم‌های مهم بعدی در تحلیل‌های دقیق تجربی از جامعه‌ی شوروی عمدتاً توسط محققین حرفه‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم در انستیتوهای شوروی شناسی به تحقیق مشغول بوده‌اند، نظیر نوو، دیگبی، کار، دیویس هاف، لین و دیگران انجام شده است. نتایج تحقیقات آنها نه تنها در تضاد با نظریه تروتسکی قرار نگرفته‌اند، بلکه با ارائه اطلاعات بسیار غنی تری از ساختار درونی اقتصاد و بوروکراسی شوروی، بی‌آنکه نظیر تروتسکی نظریه‌ای منسجم ارائه دهند، در اساس نظریه‌ی را بسط داده و غنی‌تر ساخته‌اند. عظیم‌ترین کار تاریخی بر سر مسأله سرنوشت انقلاب، نوشته‌های ایزاک دویچراند که آنها نیز عمیقاً از تئوری تروتسکی الهام گرفته‌اند.

ثالثاً، تفسیر تروتسکی از استالینیزم، به خاطر تعادل سیاسی موضعش - به خاطر گردن نه نهادن نه به پرستش آن و نه به افکار کینه‌توزانه‌ی آن، بلکه ارزیابی هوشیارانه از ماهیت و دینامیزم متضاد رژیم بوروکراتیک در شوروی، درخشان بود. در عصر تروتسکی، در بحبوحه‌ی علاقه مستانه‌ی نه فقط احزاب کمونیست بلکه بسیاری از ناظران سیاسی برای نظام استالینیستی در روسیه شوروی، برخورد نوع اول در محیط چپ نامعمول بود. امروزه، در میان موج حملات سبک سرانه به تجربه‌ی مشخص شوروی توسط نه فقط بسیاری از ناظران چپ بلکه احزاب کمونیست، برخورد دوم نامعمول است. در این‌که پافشاری تروتسکی بر این نظریه که دولت شوروی در نهایت یک دولت کارگری است - عقیده‌ای که در سال‌های بعد حتی در میان پیروان او غیرمتداول شد - رمز این تعادل بود، کمتر جای تردید وجود دارد. آن کسانی که این تفسیر را به نفع نظریات "سرمایه‌داری دولتی" و یا "کلکتیویزم بوروکراتیک" رد می‌کردند، کم و بیش همگی در تعیین موضع سیاسی

خود نسبت به این پدیده مواجهه با اشکال می شدند. چرا که نکته ای که در مورد "سرمایه داری دولتی" و یا "کلکتیویزم بوروکراتیک" شوروی کاملاً مشهود بود، فقدان کمترین نشانه ای از آزادی های دموکراتیک موجود در "سرمایه داری خصوصی" کشورهای غربی بود. بنابراین، مگر نه این است که سوسیالیست ها در مناقشات بین غرب و شوروی، به خاطر آن که غرب سرمایه داری "نامستبد" بوده و در نتیجه شیطان کوچکتری است، باید به حمایت از غرب در برابر شوروی پردازیم؟ به بیان دیگر، منطق این گونه تفسیرها و برخوردها پیروان آن را همواره به راست متمایل می سازد (هر چند که موارد تا پیگیر استثنائی وجود دارد). کائوتسکی پدر نظریات "سرمایه داری دولتی" و کلکتیویزم بوروکراتیک" در اوایل دهه ی ۱۹۲۰- سنبل این سیر بود، شکتمن دست آخر کارش به آنجا کشید که در دهه ی ۱۹۶۰ به حمایت از آمریکا در جنگ ویتنام برخاست. انسجام و نظم متقابل تفسیر تروتسکی از استالینیزم، در مقایسه با کوشش هائی که بعدها در جهت بازنگری به مسأله استالینیزم انجام گرفت، برجسته تر شده است.

### محدودیت های تحلیل تروتسکی

در عین حال، تنوری استالینیزم تروتسکی، هم چون تمام داوری های تاریخی، پس از مرگ بانی آن محدودیت های مسلمی را از خود نشان داد. آن ها چه بودند؟ این محدودیت ها، بر خلاف تصور، در ارزیابی ترازنامه استالینیزم، در زمینه "داخلی" کمتر از سیاست "خارجی" بودند. پیش بینی های تروتسکی در باره ی عوامل محرک و بازدارنده ی انکشاف اقتصاد شوروی تحت سلطه حکومت بوروکراتیک به گونه ای فوق العاده دقیق از کار در آمد. در طی چهل ساله ای که از مرگ تروتسکی می گذرد، اتحاد شوروی به پیشرفت های مادی عظیمی نایل آمده است، اما، همانگونه که تروتسکی پیش بینی کرده بود، بازدهی نیروی کار هر چه بیشتر به منزله ی پاشنه ی آشیل اقتصاد شوروی در آمده است. به مجرد آن که دوران رشد همه جانبه به پایان

رسید، روشن شد که برنامه ریزی مستبدانه و بیش از حد متمرکز، توانایی تحقق انتقال به رشد کیفی و عمیق را ندارد. و چنان چه این مسأله حل نشود خطر رکود و بحران درونی برای رژیم بوجود خواهد آورد. البته عمر بوروکراسی، که پس از استالین نیز به حیات خود ادامه داد، از آن چه که تروتسکی در برخی از نوشته های لحظه ای خود قائل شده بود، طولانی تر گردید، هر چند که از لحاظ دوران تاریخی که او در اواخر عمرش از آن یاد کرده بود، واقعاً "طولانی" نشده است.

ارتقای مقام بخش هانی از طبقه ی کارگر شوروی از مجراهای خود رژیم بوروکراتیک احتمالاً یکی از دلایل ادامه ی حیات بوروکراسی است. بسیاری از محققین (نو، ریگی و دیگران) به عضوگیری رژیم از صفوف پرولتاریا و تبدیل آنها به کادرهای بوروکراسی اشاره کرده اند. البته، دلیل دیگر این امر را می توان در متمیزه شدن سیاسی و گجی فرهنگی طبقه کارگر دانست که در دهه ی ۱۹۳۰ از لحاظ کمی بسیار گسترش یافت. این طبقه کارگر، خاطراتش از اوضاع پیشا استالینی تهی است. مسأله ای که تروتسکی به آن کم بها داده بود. و لیکن بهرحال، تصویری که تقریباً نیم قرن پیش تروتسکی از سیمای جامعه روسیه شوروی ترسیم نمود، امروزه نیز به نحو اعجاب انگیزی دقیق و معاصر باقی مانده است.

و لیکن، آینده نگری تروتسکی از استالینیزم در خارج شوروی کمتر درست از کار در آمد. دو دلیل برای این ناهماهنگی در ارزیابی او از استالینیزم وجود داشت. اول آن که، در مورد نقش خارجی بوروکراسی شوروی که وی آن را بطور صرفاً یک جانبه "ضدانقلابی" ارزیابی می کرد. در اشتباه بود. در حالی که وقایع نشان دادند که نقش خارجی بوروکراسی شوروی نیز به همان اندازه ی نقش داخلی اش هم در عمل و هم در پیامدهایش عمیقاً متضاد بوده است. دوم آن که، نظریه تروتسکی دال بر این که استالینیزم صرفاً مبین یک انحراف "استثنائی" از قوانین عام گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم و منحصر به شوروی است، نیز اشتباه از کار در آمد. ثابت شد که ساختارهای قدرت و بسیج بوروکراتیک که استالین پیشقدم در آن بود، در

سطح بین‌المللی پدیده‌ای عام‌تر و بویاتر از آن بود که تروتسکی متصور می‌شد. او در آخرین روزهای حیاتش پیش‌بینی کرده بود که اتحاد شوروی در یک جنگ با امپریالیزم شکست خواهد خورد، مگر آن که انقلاب در غرب شعله‌ور شود. در واقع، علیرغم همه اشتباهات مهلک و جنایتکارانه استالین، ارتش سرخ بدون هیچ‌گونه کمکی از سوی انقلاب در غرب، ارتش نازی را به عقب راند و پیروزمندانه تا برلین پیشرفت. اصولاً فاشیسم اروپائی توسط اتحاد شوروی نابود گردید (در حالی که آلمان نازی تنها ۲۲ لشکر در جبهه‌ی نخستین غربی در ایتالیا داشت، در جبهه شرق ۲۴۲ لشکر را به کار گرفته بود). چماق بوروکراسی از بالا نظام سرمایه‌داری را در نیمی از قاره اروپا برچید. عملیاتی نظیر آن چه در لهستان و فنلاند اتفاق افتاد، تا الپ گسترش یافت، و سپس، بر توده‌های مردم در یورش برای کسب قدرت فرمان راند. دولت‌هایی را که بوجود آورد، از لحاظ نظام سیاسی آشکارا مشابه (نه کاملاً یکسان، خویشاوند) رژیم شوروی بودند. به کلام دیگر، ثابت شد که استالینیزم نه صرفاً یک دستگاه اداری، بلکه یک جنبش است که نه فقط قادر به حفظ قدرت در یک کشور عقب‌مانده است که کمبود بر آن مستولی است (روسیه)، بلکه توانایی آن را نیز دارد که در یک کشور حتی عقب‌افتاده‌تر و فقیرتر (چین و ویتنام) قدرت را تسخیر کند. جنبشی که حتی بر خلاف اراده‌ی شخص استالین از بورژوازی خلع‌ید کرد و کار آهسته‌ی ساختمان سوسیالیزم را آغاز کرد. بدین ترتیب، یکی از نکات تفسیر تروتسکی از استالینیزم بدون تردید نادرست بود. استالینیزم، به مثابه یک پدیده‌ی کلی-یعنی، یک دولت‌کارگری که توسط یک قشر بوروکراتیک مستبد اداره شود-دیگر صرفاً مبین‌شکلی از انحطاط یک دولت قبلاً (بالنسبه) درست نیست. بلکه، می‌تواند معرف یک تولد خود به خودی باشد که توسط طبقه انقلابی در یک جامعه‌ی بسیار عقب‌مانده‌ی عاری از هرگونه سنن دموکراسی بورژوائی و یا پرولتری ایجاد می‌شود. این امکان-که تحقق آن نقشه‌ی جهان را بعد از سال ۱۹۴۵ دگرگون ساخت- هرگز توسط تروتسکی در نظر گرفته نشد.

## استالینیزم امروزه

بدین ترتیب، از این دو جنبه ی حساس تفسیر تروتسکی از استالینیزم با محدودیت های خود مواجه شد. اما، این محدودیت ها در چارچوب تأکید او بر موضوع مرکزی ماهیت متضاد استالینیزم- تخصم هم زمان هم با مالکیت سرمایه داری و هم با آزادی های پرولتری- قرار گرفته اند. در واقع، اشتباه تروتسکی تنها در این بود که می پنداشت این تضاد می تواند به اتحاد شوروی محدود شود، در حالی که ثابت می شود که مقوله ی استالینیزم در یک کشور خود متناقض است. در این جا، به هنگام اشاره به روش هانی که استالینیزم به مثابه ی یک "عامل انقلابی بین المللی" به کار گرفته، نباید نیازی به یادآوری هم زمان طرقی که چون یک عامل ارتجاعی بین المللی عمل کرده وجود داشته باشد. هر یک از دست آوردهای غیرقابل پیش بینی، بهای غیرقابل محاسبه ای نیز داشته اند. ازدیاد دولت های کارگری بوروکراتیک شده، هر یک با خودپرستی ملی خاص خود، منجر به بروز تخصم های دائمی و شدید اقتصادی، سیاسی و اکنون حتی مسلحانه بین آنها شده است. حفاظ نظامی ای که شوروی می تواند به دور انقلابات سوسیالیستی و یا نیروهای رهائی بخش در جهان بکشد، بطور عینی خطرات یک جنگ هسته ای جهانی را نیز افزایش می دهد. الغای سرمایه داری در اروپای شرقی، خشم ناسیونالیستی را بر علیه شوروی برانگیخته و بوروکراسی شوروی نیز به نوبه ی خود این احساسات مردمی را با مرتجع ترین شیوه های مداخله گرایانه از خارج و همراه با اقدامات واپسگرانه و سرکوب شدید پاسخ داده است. چکسلواکی و لهستان صرفاً آخرین دو نمونه ی این گونه اقدامات اند.

بهرحال، نکته مهم تر آن که، هر چند ممکن است که الگوی اولیه ی استالینستی انتقال ورای سرمایه داری به گونه ای موفقیت آمیز در سرتاسر مناطق عقب افتاده ی اروپائی و آسیائی اشاعه یافته باشد، و لیکن گسترش جغرافیائی و تداوم موفقی آن- که تکرار اعمال جنون آمیزی نظیر رویدادهای "انقلاب فرهنگی" چین و یا "کامبوج

دموکراتیک" آن را کامل نموده- آرمان سوسیالیزم را در کشورهای پیشرفته ی غربی عمیقاً بی اعتبار کرده است، و با نفی مطلق دموکراسی بورژوائی سرمایه داری را مورد حمله قرار دهد، و بدین ترتیب، در واقع، موجب تقویت دژهای امپریالیزم در اواخر سده ی بیستم گذشته است. متأسفانه، چیزی از میان نرفته است. ما هنوز باید مسأله تهدید دائمی "اردوگاه سوسیالیستی" را به مثابه ی عاملی که در دوران بعد از جنگ جهانی دوم در تسریع استعمار زدائی بورژوائی در آفریقا و آسیا نقش مهمی ایفا کرد، مورد ارزیابی قرار دهیم. بدون "دنیای دوم" دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، قطعاً در دهه ی ۱۹۶۰ از "دنیای سوم" خبری نمی بود. در طی ۵۰ سال گذشته دو نوع رویداد تاریخی مترقی در دنیای سرمایه داری به ثبت رسید- شکست فاشیزم و پایان استعمار- که هر دو مستقیماً به حضور و عملکرد شوروی در عرصه سیاست بین المللی بستگی داشته اند. در این رابطه ممکن است- استدلال شود که، برخلاف تصور، طبقات استثمار شده در خارج از شوروی احتمالاً نفع مستقیم بیشتری از وجود آن عایدشان شده است تا طبقه کارگر خود شوروی. یعنی، در مقیاس جهانی تاریخی، هزینه ی استالینیزم به پای داخل کشور نوشته شده و دست آوردهایش به حساب خارج.

البته، این پیامدها عمدتاً روندهای عینی و غیرارادی، و نه منتج از نیات آگاهانه ی بوروکراسی شوروی بودند (حتی انهدام فاشیزم به هیچ وجه جزئی از برنامه ی استالین در سال ۱۹۴۰ نبود). بهترترتیب، این همه گواهی است بر منطبق متضاد "دولت کارگری منحنظ"- هر چند از شکل اولیه ی خود بسیار فاصله گرفته، و لیکن، هنوز مصرانه ضد سرمایه داری است- که تروتسکی به اشتباه آن را در چارچوب مرزهای شوروی محدود می پنداشت. در اوایل دهه ی ۱۹۶۰، اتحاد شوروی حتی از لحاظ استراتژیک با امپریالیزم برابری می کرد، امری که تروتسکی تحقق آن را برای شوروی تحت سلطه ی حکومت بوروکراتیک غیرممکن می دانست. و بدین ترتیب،

شوروی نشان داد که می تواند به انقلابات سوسیالیستی و جنبش های رهائی بخش ملی در دیگر کشورها کمک های حیاتی اقتصادی و نظامی کند بقای انقلاب کوبا را تضمین کرد، پیروزی انقلاب ویتنام را ممکن ساخت، و مانع از سرکوب انقلاب آنگولا شد. چنین اقدامات کاملاً عمدی و آگاهانه ای- در تضاد کامل با روش های استالین در اسپانیا، یوگسلاوی، و یا یونان- دقیقاً مسائلی بودند که تروتسکی تحقّقشان را غیرممکن می دانست، زیرا که او شوروی را در پشت مرزهایش نیرویی بی چون و چرا ضدانقلابی ارزیابی می کرد.

دومین نکته از تفسیر تروتسکی که تاریخ صحت آن را مورد تأیید قرار نداد، مسأله ای پس ریشه ای تر بود. از دیدگاه تروتسکی، استالینیزم اساساً یک دستگاه بوروکراتیک بود که تحت لوای افسانه ی "ناسیونال- رفرمیستی" سوسیالیزم در یک کشور، بر فراز طبقه ی کارگر داغان شده قد علم کرده بود. به عقیده ی تروتسکی، احزاب درون کمینترن از سال ۱۹۳۳ به بعد ابزار مطیعی بودند در دست حزب کمونیست شوروی، و ناتوان در انجام انقلاب سوسیالیستی در کشورهای خود، زیرا که برای تحقق چنین هدفی می بایست بر خلاف رهنمودهای شخص استالین عمل می کردند. حداکثر نقشی که وی برای این احزاب متصور می شد، در این بود که توده های انقلابی- در موارد کاملاً استثنائی- ممکن است این احزاب را ادار سازند که علیرغم خواست و میل باطنی شان قدرت را بدست گیرند. در عین حال، او بیش از هر چیزی به غرب صنعتی به مثابه ی صحنه ی پیشروی انقلابات سوسیالیستی پیروز پس از جنگ جهانی دوم، ملهم از احزاب ضد استالینی، چشم امید بسته بود. و لیکن، همان گونه که می دانیم، چرخ تاریخ به گونه ای دگر چرخید. در واقع، انقلاب گسترش یافت، اما در سرزمین های عقب افتاده ی آسیا و کشورهای بالکان. افزون تر آن که، سازماندهی و رهبری این انقلابات در دست احزاب کمونیستی بود که نسبت به استالین ابراز وفاداری می کردند- چین، ویتنام، یوگسلاوی، و آلبانی- و ساختار اجتماعی شوروی را الگوی خود قرار دادند. در این کشورها، به جای آن که

توده ها این احزاب را از انفعال خارج سازند و به پیش برانند، در واقع این احزاب فعالانه به بسیج پرداختند و گره ی پیچیده ی عظیمی از پیامدها و ارتباطات مترقیانه و واپسگرایانه، انقلابی و ضدانقلابی بین المللی را که سرنوشت انقلاب اکتبر در پی داشت و به پدیده ای که امروز ما هنوز آن را استالینیزم می نامیم انجامید، تشدید کردند.

## پرری اندرسون

۱۹۸۲

- ۱- مشی نوین، صفحه ۴۵، انتشارات ان آریر.
- ۲- همان جا، صفحه ۴۵ .
- ۳- همان جا، صفحه ۲۲ .
- ۴- همان جا، صفحه ۲۴ .
- ۵- ماهیت طبقاتی دولت شوروی، صفحه ی ۴، چاپ لندن، ۱۹۶۸.
- ۶- همان جا، صفحه ۳۲ .
- ۷- انقلابی که به آن خیانت شد، صفحه ۱۱۲، چاپ نیویورک ۱۹۴۵.
- ۸- همان جا، صفحه ی ۲۷۶ .
- ۹- در دفاع از مارکسیزم، صفحه ۱۵، چاپ نیویورک ۱۹۶۵.